

انگلستان عصر الیزابت

سرشناسه: لیس، ویلیام دبلیو.، ۱۹۴۲ م. -
عنوان و نام پدیدآور: انگلستان عصر الیزابت/ویلیام دبلیو. لیس؛ ترجمه پریسا صیادی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۱۳۴ ص.: مصور.
فروست: مجموعه تاریخ جهان؛ ۸۵
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۳۵-۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Elizabethan England.
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: انگلستان — تاریخ — الیزابت، ۱۵۵۸-۱۶۰۳ م — ادبیات نوجوانان
موضوع: Great Britain -- History -- Elizabeth, 1558-1603 -- Juvenile literature
موضوع: انگلستان — تاریخ — الیزابت، ۱۵۵۸-۱۶۰۳ م.
موضوع: Great Britain -- History -- Elizabeth, 1558-1603
شناسه افزوده: صیادی، پریسا، ۱۳۵۸، -، مترجم
رده‌بندی کنگره: DA ۳۵۵
رده‌بندی دیویی: ۹۴۲/۰۵۵
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۳۳۹۱۵

مجموعهٔ تاريخ جهان - ۸۵

انگلستان عصر اليزابت

ويليام دبليو. ليس

ترجمهٔ پريسا صيادي



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Elizabethan England

William W. Lace

Lucent Books, 2006



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

ویلیام دبلیو. لیس

انگلستان عصر الیزابت

ترجمه پریسا صیادی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۱

چاپ پارمیدا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۳۵-۴

ISBN: 978-622-04-0435-4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

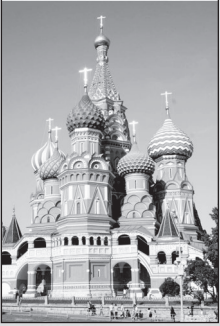
فهرست

- رویدادهای مهم عصر ملکه الیزابت.....۶
- پیشگفتار: روزهای طلایی۹
۱. فرمانروایی گلورینانا.....۱۳
۲. ملکه و کندویش۲۷
۳. لندن و دیگر شهرها.....۴۱
۴. مذهب در دوران الیزابت۵۵
۵. بازی و تفریح در دوران الیزابت۶۹
۶. علم، پزشکی، و خرافات.....۸۵
۷. پیش به سوی دنیای نو.....۱۰۱
- سخن پایانی: میراث زنده۱۱۵
- یادداشت‌ها.....۱۱۹
- برای مطالعه بیشتر.....۱۲۵
- منابع۱۲۷
- نمایه۱۳۱

رویدادهای مهم عصر ملکه الیزابت

۱۵۶۴

حکومت وحشت در روسیه آغاز می شود.



۱۵۵۷

همه گیری آنفلوآنزا در اروپا آغاز می شود.

۱۵۴۷

هنری هشتم از دنیا می رود؛ ادوارد ششم برادر ناتنی کوچک تر الیزابت پادشاه می شود.



۱۵۳۳

الیزابت اول در هفتم سپتامبر به دنیا می آید.

۱۵۷۰

۱۵۶۰

۱۵۵۰

۱۵۴۰

۱۵۳۰

۱۵۵۰

بازی بیلارد در ایتالیا ابداع می شود.

۱۵۳۶

میکلائو کشیدن شاهکارش با عنوان واپسین دآوری را روی دیوار محراب نمازخانه سیستین آغاز می کند.

۱۵۵۹

الیزابت اول رسماً ملکه تاجدار انگلستان می شود.

۱۵۶۵

در انگلستان ساخت و تولید مداد آغاز می شود.

۱۵۶۷

دومیلیون سرخپوست در آمریکای جنوبی بر اثر حمله جانسان را از دست می دهند.





۱۶۰۰
عینک‌سازان هلندی تلسکوپ را
اختراع می‌کنند.



۱۵۸۵
اولین مهاجرنشین در روئوک
ویرجینیا پایه‌گذاری می‌شود.

۱۵۸۹
برای اولین بار در دربار فرانسه
از چنگال استفاده می‌شود.

۱۵۷۶
فرانسوا ویت کسر
اعشاری را معرفی
می‌کند.

۱۶۱۰

۱۶۰۰

۱۵۹۰

۱۵۸۰

۱۵۷۰

۱۶۰۳
الیزابت اول در ۲۴ مارس
در شصت و نه سالگی از
دنیا می‌رود.

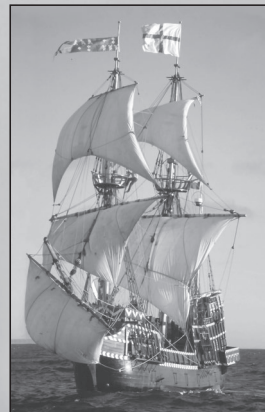


۱۵۹۲
اولین نمایشنامه ویلیام شکسپیر
با عنوان هنری ششم روی
صحنه می‌رود.

۱۵۸۶
تئاتر کابوکی در ژاپن
آغاز می‌شود.



۱۵۷۷
سر فرانسیس دریک عازم سفر
دریایی به دور دنیا می‌شود.



روزهای طلایی

ملکه مری اول، دومین فرزند هنری هشتم شاه انگلستان، در ۱۷ نوامبر ۱۵۵۸ از دنیا رفت. اما مرگ او به جای سوگواری موجی از شادمانی به همراه داشت. فرمانروایی مری برای مردم سراسر کشور همچون کابوس بود: شکست در جنگ‌های خارجی و درگیری و کشمکش مذهبی در داخل. جنگ ثروت انگلستان را بلعیده بود و کشمکش‌های تلخ و ناگوار بین کاتولیک‌های رومی و پروتستان‌ها روح و روان کشور را فرسوده بود، پروتستان‌ها می‌خواستند کلیسایشان را از زیر یوغ روم رها سازند.

حال در این زمان مردم انگلستان، بجز اقلیت کاتولیک‌ها، به استقبال دوره‌ای می‌رفتند که امیدوار بودند با آرامش، آزادی و رفاه همراه باشد. همه این امید و آرزوها در گرو عملکرد زنی بیست و پنج‌ساله بود: الیزابت تودور، خواهر ناتنی کوچک‌تر مری و آخرین فرزند در قید حیات هنری هشتم. جان هیوارد از شاهدان آن دوره می‌نویسد، الیزابت اول یک هفته بعد از مرگ مری رهسپار لندن شد، مردم برای دیدن او به خیابان‌ها آمدند «با چنان پیشواز گرم و پرشوری از مهر، شادمانی و امید که بسیار فراتر از انتظارش بود».^(۱)

سلطنت الیزابت برای مردمش فوق تصوراتشان بود. دوران سلطنت چهل و پنج‌ساله او برای همیشه به «عصر الیزابت» معروف شد. انگلستان به قدرتی مورد احترام در اروپا بدل شد و قلمروش تا آن سوی دریاها گسترش یافت. مردمش به ثروت و رفاه رسیدند. هنرها شکوفا شد. قانون و حکومت شکل کامل‌تری به خود گرفت و سرانجام الگویی برای جهانیان شد.

قدرت شخصیت

اعتبار همه دستاوردهای انگلستان عصر الیزابت به پای ملکه الیزابت نوشته نمی‌شود. او دقیق، محتاط و محافظه‌کار بود و برخی دستاوردهای دوران سلطنتش علی‌رغم میل



در این نقاشی ملکه الیزابت اول در ردای بلند تاج گذاری اش به تصویر کشیده شده است، در حالی که گوی و عصایی در دست دارد که نماد سلطنت اند.

او شکل گرفتند. با وجود این، تأثیر الیزابت در دوران حکومتش به اطلاق نامش به این دوره منحصر نمی‌شود و در واقع او چیزی افزون‌تر از نام خود به دوره سلطنتش بخشید، و این به سبب شخصیت سرزنده، بی‌پروا و جسورش بود که الگو و سرمشقی برای مردمش بود و باعث تقویت روحیه میهن‌پرستی در آنان شد، امری که تا آن زمان بی‌سابقه بود. مردم انگلستان الیزابت را دوست داشتند و این عشق و علاقه الهام‌بخششان بود. ای. اچ. داد مورخ می‌نویسد: «تمام این عصر متأثر از شخصیت توانمند ملکه الیزابت است، اما تنها شاخصه این عصر نیست: یکی از موفقیت‌هایش به دست آوردن حمایت طیف وسیعی از اقشار جامعه و مناطق جغرافیایی بود و همین امر باعث می‌شود که به همان اندازه سلطان عصر انگلیسی‌های معمولی هم باشد.»^(۲)

تا سالیان سال پس از مرگ ملکه الیزابت از دوران سلطنتش با عنوان عصر طلایی انگلستان یاد می‌شد. تقریباً به مدت دویست سال هفدهم نوامبر به عنوان عید ملی جشن گرفته می‌شد. مردم انگلستان حتی در همان زمان فرمانروایی الیزابت می‌دانستند که در دوره‌ای خاص زندگی می‌کنند. آن‌ها به سبب شکوه و عظمتی که او به کشور بخشیده بود به او لقب «گلوریانا»^۱ داده بودند. این ترانه در آن دوره سر زبان‌ها بود:

حال ترانه‌های خود را رو به کدامین سو زمزمه کنیم؟
رو به آسمان، تا بار دیگر برکشیم
دوشیزه‌ای که از آن‌جا فرود آمد،
بار دیگر روزهای طلایی را به ارمغان آورده
و روحی تازه در جهان دمیده.^(۳)

۱. برگرفته از واژه انگلیسی glory به معنای شکوه و افتخار. (تمام پانوشته‌های کتاب از مترجم است.)

فرمانروایی گلوریا

وقتی به الیزابت خبر دادند که خواهرش مری از دنیا رفته و حالا او ملکه است، آیه‌ای از مزامیر به زبان لاتین خواند: «این از جانب خداوند شده، و در نظر ما عجیب است.»^(۴) به یقین این رخداد برای او در حکم معجزه‌ای بود.

رسیدن خاندان او به تاج و تخت انگلستان به خودی خود بسیار دور از ذهن و غیرمحمول بود. هنری هفتم، پدربزرگ الیزابت، در سال ۱۴۸۵ از برکت جنگ گل‌ها به پادشاهی رسیده بود، جنگی که منجر به وارد آمدن تلفاتی سنگین بر خاندان لنکستر و یورک شده بود. ادعای هنری در مورد حق پادشاهی در بهترین حالت هم بسیار ضعیف بود، و بر پایه این واقعیت بود که مادربزرگش نوۀ ادوارد سوم پادشاه انگلستان بود، و البته پدر او فرزند نامشروع خانواده بود.

بیشتر دوران سلطنت هنری هشتم، پدر الیزابت، به دلیل تلاش برای داشتن وارثی مذکر بسیار متلاطم بود. اولین همسر او به نام کاترین آراگونی، شاهزاده‌خانم اسپانیایی، در سال ۱۵۱۶ دختری به دنیا آورد که نامش را مری گذاشتند، اما کمی بعد روشن شد که قادر نیست فرزند دیگری به دنیا بیاورد. در این زمان هنری عاشق آن بولین شد، زن جوانی که ندیمۀ کاترین بود. هنری بسیار کوشید که آن بولین معشوقۀ او شود، اما او زیر بار نمی‌رفت و اصرار به ازدواج رسمی داشت. پادشاه که در دام عشقش گرفتار شده بود با خواستۀ وی موافقت کرد، و در سال ۱۵۲۷ عزمش را جزم کرد تا ازدواجش با کاترین را، علی‌رغم اعتراضات تلخ و شدید او، فسخ کند.

تنها کسی که می‌توانست ازدواج پادشاه انگلستان با شاهزاده‌خانمی اسپانیایی را فسخ کند پاپ کلمنت هفتم، رهبر کلیسای کاتولیک رومی، بود. اما کاترین عمۀ شارل پنجم امپراتور قدرتمند امپراتوری مقدس روم بود که پاپ جرئت درافتادن با او را نداشت.

کلیسای جدید

هنری تقریباً به مدت شش سال هر نوع ترفندی را به کار بست و تمام نفوذ دیپلماتیکش را

به کار برد اما نتوانست ازدواجش را فسخ کند. سرانجام مشاور ارشدش به نام توماس کرامول راه‌حلی پیدا کرد: این‌که هنری خود را رئیس کلیسای انگلستان و مستقل از روم اعلام کند. در آوریل ۱۵۳۳ پارلمان، نهاد قانون‌گذاری انگلستان، قانون استیناف را تصویب کرد و بدین طریق تمام پیوندهایش با کلیسای کاتولیک را قطع کرد. یک ماه بعد توماس کرامر اسقف اعظم کنتربری، که در این زمان بالاترین مقام روحانی را در کشور داشت، برحسب وظیفه ازدواج هنری با کاترین را باطل و فاقد ارزش قانونی اعلام کرد. پاپ بی‌درنگ هنری را تکفیر کرد، و دوره‌ای از دشمنی شدید بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌های انگلستان آغاز شد.

هنری منتظر حکم فسخ ازدواج نماند. او و آن بولین در مراسمی خصوصی در ماه ژانویه ازدواج کردند. تا اول ژوئن که آن بولین ملکه شد باردار بودنش آشکار شده بود. فرزند آن‌ها در بعدازظهر ۷ سپتامبر ۱۵۳۳ در کاخ سلطنتی در گرینویچ به دنیا آمد. اما در کمال ناامیدی هر دوی آن‌ها فرزندشان دختر بود.



هنری هشتم (راست) ازدواجش با کاترین آراگونی را فسخ کرده بود و پس از آن توانست با آن بولین (چپ)، مادر الیزابت اول، ازدواج کند.

هنری تا حد امکان سرخوردگی‌اش را پنهان کرد و مراسم باشکوهی برای غسل تعمید و نام‌گذاری دخترش ترتیب داد: «والاتبار برحق، نجیب‌زاده برحق پرنسس الیزابت ارجمند و برحق»^(۵) پارلمان سال بعد «قانون جانشینی» را تصویب کرد، پرنسس مری را نامشروع و پرنسس جدید را وارث سلطنت اعلام کرد.

ملکه جدید

هنری همچنان مصمم بود وارث پسری داشته باشد و بالاخره یکی از ندیمه‌های آن بولین به نام جین سیمور را برگزید. کرامول سند و مدرکی بی‌پایه و ضعیف دال بر خیانتکار بودن آن بولین ارائه کرد. ملکه دستگیر و در برج لندن زندانی و در ۱۹ مه ۱۵۳۶ سر از تنش جدا شد. یازده روز بعد هنری و سیمور با هم ازدواج کردند و سرانجام هنری شانزده ماه بعد صاحب پسری شد که نامش را ادوارد گذاشت.

شاهزاده خردسال وارث و جانشین هنری، و الیزابت نامشروع اعلام شد. شایعاتی سر زبان‌ها افتاد که او حتی دختر هنری نیست بلکه دختر یکی از معشوقه‌های فرضی آن بولین است. اما هر کس این دختر را می‌دید شک نمی‌کرد که هنری پدر اوست؛ با همان رنگ پریده و موهای قرمز هنری که بعدها شخصیت آمرانه و دمدمی مزاج و خلق‌وخوی تند هنری را هم به ارث برد.

دوران کودکی الیزابت اگرچه یکسره با کامیابی همراه نبود، مطمئناً سخت و رقت‌بار هم نبود. هنری رفتاری محبت‌آمیز با او داشت، و در مقابل الیزابت هم او را بسیار دوست داشت، با این‌که احتمالاً درباره آنچه پدرش بر سر مادرش آورده بود چیزهایی شنیده بود. او بیشتر وقتش را با ادوارد می‌گذراند و او را بسیار دوست داشت، و همچنین از آموزش‌های عالی و درس‌های پربار راجر آسکم دانشور برجسته بهره می‌برد. او زبان‌های فرانسوی، لاتینی، یونانی و ایتالیایی را فراگرفت و به مطالعه تاریخ، فلسفه و الهیات پرداخت.

هنری هشتم در سال ۱۵۴۷ درگذشت و ادوارد یازده‌ساله به پادشاهی رسید. الیزابت نزد کاترین پار، ششمین و آخرین همسر هنری، که رفتاری مهربانانه با او داشت زندگی می‌کرد. ادوارد در سال ۱۵۵۳ درگذشت، احتمالاً بر اثر ابتلا به مرض سل، و خواهر ناتنی‌اش مری، با وجود آن‌که نامشروع اعلام شده بود، ملکه شد. مری که کاتولیکی متعصب بود انگلستان را به آغوش کلیسای کاتولیک بازگرداند، با فیلیپ دوم پادشاه کاتولیک اسپانیا ازدواج کرد، و با جدیت به تعقیب و آزار پروتستان‌ها پرداخت. اما از آن‌جا که آیین پروتستان جای پای محکمی در انگلستان پیدا کرده بود، نارضایتی شدیدی از مری و ازدواجش شکل گرفت.

دفاع جانانه

در سال ۱۵۴۹ ادوارد سیمور، لرد پروتکتور^۱ شاه جوان ادوارد ششم، پرنسس الیزابت را، که در این زمان پانزده ساله بود، به توطئه و تبانی با توماس برادر سیمور برای به چنگ آوردن تاج و تخت متهم کرد. الیزابت در پاسخ به اتهامات و شایعاتی که دربارهٔ باردار بودنش از توماس سیمور وجود داشت نامه‌ای جانانه در دفاع از خود نوشت. مطلب زیر به نقل از کتاب ملکه الیزابت در زندگی خصوصی‌اش نوشتهٔ فردریک چمبرلین آمده است.

این‌ها چیزهایی است که من به آقای تیریت [بازجوی الیزابت]^۲ هم گفته‌ام، و نیز وجدانم گواه آن است که تمام چیزهای روی زمین برای من پیشیزی ارزش ندارد: چرا که می‌دانم من هم مانند دیگران روحی دارم و باید از آن محافظت کنم، از این روست که برای آن بیش از هر چیزی ارزش قایلم. اگر مطالب بیشتری به خاطرم بیاید، یا خود آن را می‌نویسم یا به آقای تیریت می‌گویم که مرقوم فرماید. آقای تیریت و دیگران به من گفته‌اند شایعاتی در بیرون وجود دارد که به شدت با شرافت و نجابت و صداقتم در تضاد است (صداقتی که بیش از هر چیز دیگری آن را ارج می‌نهم)، شایعاتی نظیر آن‌که من در برج هستم، و از لرد دریادار [توماس سیمور] باردارم. سرورم، این‌ها تهمت‌های شرم‌آوری هستند، غیر آن‌که آرزوی بزرگم دیدار با اعلیحضرت [ادوارد ششم] است، از صمیم قلب از شما استدعا دارم اجازه فرمایید [هر چه زودتر] به دیدار شما در دربار نایل شوم مگر بتوانم آن‌گونه که هستم خود را بنمایانم. نوشته‌شده با شتاب، از هاتفیلد در ۲۸م ژانویه.

سال‌های مخاطره‌آمیز

دوران سلطنت مری سال‌های مخاطره‌آمیزی برای الیزابت بود. دیدگاه‌های مذهبی الیزابت آشکارا پروتستان بود. با این حال، او مراقب بود — حداقل در ظاهر هم که شده — با مذهب خواهرش موافقت نشان دهد. با وجود این، چندین توطئه از طرف پروتستان‌ها برای برکناری مری از سلطنت و جایگزینی خواهرش الیزابت شکل گرفت. بی‌گمان الیزابت از این دسیسه‌ها خبر داشت، یا دست‌کم در مظان اتهام بود که خبر دارد، اما او هر گونه دست داشتن در این بازی خطرناک و چه بسا مرگبار را انکار می‌کرد.

الیزابت بسیار محتاط بود، اما نمی‌توانست از دسیسه‌های سیاسی زمانه برکنار بماند. وقتی شورش سر توماس وایت شکست خورد، مشاوران مری ادعا کردند الیزابت از

۱. به معنی محافظ.

۲. همهٔ قلاب‌های کتاب افزودهٔ مؤلف است، در غیر این صورت در پانویس ذکر می‌شود.

آن حمایت کرده است. الیزابت دستگیر و بارها از او بازجویی شد. او این اتهامات را رد کرد، اما عاقبت به برج لندن فرستاده شد. الیزابت می‌ترسید به سرنوشت مادرش آن بولین دچار شود. او دو ماه در برج لندن زندانی بود، اما دشمنانش هنوز هیچ سند و مدرکی دال بر گناهکار بودنش به دست نیاورده بودند. سپس او را در حالی که هنوز زندانی بود به کاخ سلطنتی در وودستاک منتقل کردند.

الیزابت در دوران سلطنت مری همچنان روی لبه پرتگاه سیاسی بود. الیزابت هیچ‌گاه پروتستان‌هایی را که در پی بر تخت نشاندن او بودند تشویق و تحریک نمی‌کرد. در همین دوران فیلیپ می‌کوشید تا الیزابت را به عقد ازدواج شاهزاده‌ای کاتولیک و خارجی درآورد، اما الیزابت زیرکانه از زیر بار این فشارها شانه خالی می‌کرد. به محض آن‌که معلوم شد مری صاحب فرزند نمی‌شود و الیزابت فرمانروای بعدی خواهد بود، شمار بیشتری از نجیب‌زادگان به او قول حمایت دادند.

مری در ۱۷ نوامبر ۱۵۵۸ از دنیا رفت. برای پروتستان‌ها که اکثریت بزرگی از جمعیت انگلستان را تشکیل می‌دادند مرگ مری به منزله رهایی‌شان و الیزابت همچون رهایی‌بخشان بود. مری پروتستان‌ها را تعقیب و شکنجه می‌کرد، بیش از سیصد نفرشان را بر تلی از هیزم سوزانده بود، شش نفرشان کمتر از یک هفته قبل از مرگ او به این سرنوشت دچار شده بودند. مردم بعدها می‌خواندند: «شش روز پس از سوزانده شدن آن‌ها/ خداوند فرستاد الیزابت را برای ما.»^(۶)

استقبال گرم و پرشور

مرگ مری در نظر مردم انگلستان در حقیقت مانند آن بود که ابرهای سیاه از جلو خورشید درخشان کنار رفته باشند. به محض آن‌که ملکه جوان در ۲۸ نوامبر رهسپار لندن شد، جمعیت شادمان در خیابان‌ها صف کشیدند. زمانی که مردم در دسته‌های منظم به برج لندن رسیدند، جایی که فرمانروایان جدید طبق سنت تا زمان تاج‌گذاری رسمی در آن‌جا می‌مانند، الیزابت زانو زد و گفت: «برخی از پادشاهان این سرزمین در این جایگاه به زندان سقوط کردند و من از زندان این‌جا به پادشاهی این سرزمین برکشیده شدم.»^(۷)

آنچه آن روز مردم دیدند زن جوان بیست و پنج‌ساله‌ای در لباسی زردوزی شده با شنلی از خز قاقم به دور شانه‌هایش بود. او تاجی از طلا بر سر داشت و موهای قهوه‌ای مایل به سرخش که به شیوه دوشیزگان باز و پریشان بود صورت بیضی شکل

و رنگ‌پریده‌اش را احاطه کرده بود. شباهتش به پدرش به قدری زیاد بود که یک بار در مسیر یکی از گردش‌هایش کسی فریاد زد: «گویی خود هنری هشتم پادشاه پیرمان زندگانی یافته است.»^(۸) الیزابت با لبخندی جذاب به او واکنش نشان داد. الیزابت ذاتاً سیاستمدار بود و از روی غریزه می‌دانست چگونه مردم را به خود جذب کند و دل آن‌ها را به دست آورد. مردم او را دوست داشتند و او هم مردم را دوست داشت. ویژگی‌های او — زیبایی، شکوه، نجابت و خردمندی‌اش — در شعر حماسی ادموند اسپنسر با عنوان ملکهٔ پریان در همان زمان ستوده شد، و در آن نامی به او داده شد که با آن نزد مردمش و در تاریخ معروف شد: گلورینا.



پرنسس الیزابت جوان (در تصویر) در زمان فرمانروایی خواهر ناتنی و کاتولیکش مری به اتهام دست داشتن در شورش وایت در سال ۱۵۵۴ در برج لندن زندانی بود.

الیزابت همچنین قابلیت این را داشت که همزمان هم خدای گونه به نظر برسد و هم خیلی بشرگونه رفتار کند. او با این که بر مردم انگلستان حکمرانی می کرد، یکی از آن ها بود و این واقعیت را نه خود ملکه هیچ گاه فراموش کرد و نه مردمش. یک روز صبح بعد از آن که او بارها نظرش درباره بیرون رفتن تغییر کرد، کالسکه ران در مانده و خسته در حیاط زیر پنجره اتاق او گفت: «حالا متوجه می شوم که ملکه هم زنی است [درست مثل] زن خودم.»^(۹) واکنش الیزابت همان چیزی بود که از او انتظار می رفت. او سرش را از پنجره بیرون آورد و به پایین خم شد و مرد را بی نزاکت خواند، اما چند سکه هم برای او پایین انداخت.

ملکه مسئولیت هایش را جدی می گرفت، به مشاورانش می گفت: «حواستان به مردم من باشد... مراقب آن ها باشید. مراقب آن ها باشید چون در قبال آن ها مسئولم. من شما را مسئول قرار داده ام، همان طور که خداوند مرا مسئول قرار داده... وظیفه من مراقبت از مردم است.»^(۱۰) در زمان مراسم تاج گذاری اش در جایگاهی ایستاد و خطاب به مردم با صدای بلند گفت: «مطمئن باشید که من همواره با شما چنان خوب خواهم بود که تا پیش از آن هیچ ملکه ای با مردمش نبوده است. اطمینان دارم اراده و قدرت من کاستی نخواهد گرفت. مطمئن باشید که برای امنیت و آرامش شما اگر لازم باشد از بذل جان هم دریغ نخواهم کرد. خداوند همه شما را جزای خیر دهد.»^(۱۱)

روابط عاطفی

شاید هیچ دوره ای در تاریخ به اندازه عصر الیزابت تا این حد روی شخصیت پادشاه متمرکز نبوده باشد. زمانه ای بغرنج و پرتلاطم بود و شخصیت الیزابت هم متناسب با زمانه اش پیچیده و پرتلاطم بود.

او ممکن بود بی رحم و ظالم شود. به یکباره خشمگین می شد، به صورت یکی از مشاورانش سیلی می زد و به سمت آن دیگری دمپایی پرت می کرد، و تازیانه می زد، همان طور که کارولی اریکسون شرح حال نویسنده می نویسد: «سخنانش مانند شمشیر بران بود.»^(۱۲) اما همان طور که پسر خوانده اش سر جان هارینگتون می نویسد: «وقتی می خندید، خنده اش از ته دل بود.»^(۱۳) او باهوش و دانش آموخته بود، اما عاشق نوشیدن آبجو، آب دهان انداختن، خلال کردن دندان هایش و ناسزاگویی بود.

او تقریباً هر کاری می کرد تا از زیر بار تصمیم گیری های دشوار شانه خالی کند. وقتی مشاورانش مجبورش می کردند از بین دو کار یکی را انجام دهد، اغلب هیچ کاری نمی کرد. همان طور که یک بار به هانری سوم پادشاه فرانسه نوشت: «می گذارم

پادشاهی تودور

پادشاهان و ملکه‌های تودور از قدرتمندترین افرادی بودند که تا به آن زمان انگلستان به خود دیده بود. کریستوفر موریس مورخ در کتابش با عنوان تودورها فرمانروایی آن‌ها را به طور خلاصه این‌گونه شرح داده است:

مقامی که فرمانروایان تودور شاید بیش از هر مقام دیگری به مدت طولانی دارا بودند «پادشاهی» بود. این واژه نیاز به تعریف دقیقی دارد و دلالت بر آن دارد که پادشاه اصلاً از سنخ متفاوتی است، نه فقط از لحاظ مرتبه و مقام بلکه از هر حیث با بلندپایه‌ترین مردمانش تفاوت دارد؛ برتری او نسبت به دیگر اشراف و نجبا مانند برتری ارباب فئودال بر همتایانش نیست؛ چرا که او در دنیای والای خاص خودش زندگی می‌کند، و در آن دنیا با راز و رمزهای حکومت سروکار دارد، اموری که رعایایش از درک کامل آن عاجزند... تودورها به‌ندرت از رسوم خود چشمپوشی می‌کردند. آن‌ها سنت سنجیده و آگاهانه «گردش» سلطنتی را به جا می‌آوردند و علی‌رغم خستشان [بی میلی برای پول خرج کردن] هنری هفتم و الیزابت هیچ‌کدام در مورد نمایش شکوه و تجمل ظاهری پادشاهی خست به خرج نمی‌دادند. یک پادشاه تودور ممکن بود احمقانه یا حتی سبکسرانه رفتار کند، اما هیچ‌یک از آن‌ها آزادی واقعی را مجاز نمی‌دانست و اجازه نمی‌داد کسی پایش را از گلیمش درازتر کند، درست مثل گربه‌ای که اگر در بازی با او زیاده‌روی کنید ممکن است ناگهان به شما چنگ بیندازد. هر پادشاه تودور در ذات خود بی‌احساس، مزوی، بی‌اعتنا و تودار بود... هیچ وزیری، حتی [کاردینال] وولزی [که در خدمت هنری هشتم بود] یا [لرد] پرلی [که در خدمت الیزابت بود]، هیچ‌گاه از اعتماد اعلیحضرت به خودش مطمئن نبود.

گذر زمان مسئله را حل کند، کاری که عموماً دریافته‌ام از استدلال مفیدتر است.^(۱۴) الیزابت با این‌که دائماً در معرض دید عموم بود، بیش از هر کس دیگری حریم خصوصی داشت. او هیچ‌گاه به کسی اعتماد کامل نداشت. در دوران کودکی و نوجوانی‌اش در زمان سلطنت برادر و خواهرش درس‌های سخت و تلخی فراگرفته بود: اندیشه‌هایت را برای خودت نگه دار و برای این‌که سرت را بر باد ندهی دهانت را بسته نگه دار.

مسئله‌ای که بلافاصله پس از بر تخت نشستن الیزابت مطرح شد موضوع ازدواجش بود. سؤالی که در ذهن بیشتر مردم وجود داشت این نبود که آیا او ازدواج می‌کند یا نه، بلکه این بود که کی ازدواج خواهد کرد. از او انتظار می‌رفت وارثی از خود برجای بگذارد. به‌علاوه این تصور که زنی به‌تنهایی و بدون پشتوانه همسری قدرتمند فرمانروایی کند باورپذیر نبود.

نخستین خواستگار او فیلیپ پادشاه اسپانیا، شوهرخواهر سابقش، بود که می‌خواست اتحادش با انگلستان را حفظ کند. الیزابت وانمود کرد که از این پیشنهاد خوشحال شده، اما مصرانه گفت که لیاقت او را ندارد. در واقع او عاشق رابرت دادلی، اِرلِ لِستر، بود. اما لِستر قبلاً ازدواج کرده بود.

بسیاری باور داشتند که الیزابت و لِستر عاشق یکدیگرند. این رسوایی وقتی به اوج رسید که بدن بی‌جان همسر لستر در سپتامبر ۱۵۶۰ در پایین پلکان با گردنی شکسته پیدا شد. مقامات علت مرگ او را خودکشی اعلام کردند، اما شایعاتی بر سر زبان‌ها بود که لِستر همسر خود را به قتل رسانده است.

ابتدا الیزابت این شایعات را نادیده گرفت. اما سرانجام معتمدترین مشاورش ویلیام سسیل، لرد برلی، او را متقاعد کرد که با ازدواج با لستر شاید همسری به دست آورد، اما تاج و تختش را از دست خواهد داد. الیزابت عاقبت سر عقل آمد. او موقتاً لستر را از دربار دور ساخت. با این‌که او و لستر در سراسر دوران زندگی طولانی‌شان به هم نزدیک بودند، نمی‌توانستند با هم ازدواج کنند.

در واقع الیزابت از ازدواج می‌ترسید. ازدواج مرگ را برای مادرش آن بولین و سوءظن مردم را برای خواهرش مری به ارمغان آورده بود. به‌علاوه دلش نمی‌خواست در قدرت با همسرش سهیم شود. روزی او بر سر لستر فریاد زد: «خدا تو را مرگ دهد! این‌جا من هستم نه آقا یا خانم.»^(۱۵) و وقتی پارلمان از او خواست همسری برای خود برگزیند، در پاسخ گفت: «من قبلاً همسرم را برگزیده‌ام، و آن هم پادشاهی انگلستان است.»^(۱۶)



ماری ملکه اسکاتلند

ملکه الیزابت برای ازدواج و به دنیا آوردن وارث تحت فشار زیادی بود، زیرا فرد بعدی در خط جانشینی ماری ملکه اسکاتلند بود، نوه مارگارت

تصویر مری اول به همراه همسرش فیلیپ پادشاه اسپانیا. پس از درگذشت مری در سال ۱۵۵۸، فیلیپ از ملکه جدید خواستگاری کرد.

خواهر هنری هشتم که با جیمز چهارم پادشاه اسکاتلند ازدواج کرده بود. مشاوران الیزابت می‌دانستند که ماری، که کاتولیک معتقدی بود و قرار بود ملکه شود، تلاش می‌کرد انگلستان را به دامان آیین کاتولیک بازگرداند و چه بسا آزار و اذیت‌های ملکه مری خواهر الیزابت را از سر می‌گرفت. کاتولیک‌ها در انگلستان و سراسر اروپا تمام توانشان را برای محقق ساختن این امر به کار گرفتند. توطئه‌های زیادی برای کشتن الیزابت و جایگزین کردن ماری صورت گرفت. ماری مطمئناً از این توطئه‌ها خبر داشت و در نهران حمایت می‌کرد، حتی بعد از آن‌که به اتهام دست داشتن در توطئه‌ای برای قتل همسرش ناگزیر از اسکاتلند به انگلستان گریخته و به الیزابت پناهنده شده بود. الیزابت به مدت هجده سال ماری را در جایی نزدیک قصر خود تحت نظر داشت و به نوعی زندانی کرده بود، اما بی‌احتیاطی ماری کار دستش داد و بار دیگر وسوسه شد و خود را درگیر توطئه دیگری کرد، سرانجام الیزابت علی‌رغم میل باطنی‌اش ماری را به مرگ محکوم کرد و در سال ۱۵۸۷ سر از تنش جدا کردند.

الیزابت و دادلی

رابرت دادلی، ارل لستر، احتمالاً تنها مردی بود که الیزابت عاشقانه دوستش داشت. سر جیمز ملویل، سفیر اسکاتلند، روایت کوتاهی از احساسات عمیق ملکه به لستر آورده است. توصیف ملویل در کتابی با عنوان شخصیت الیزابت اول آمده است.

من می‌بایست [در دربار] می‌ماندم تا عنوان ارل لستر و بارون دنی به او [دادلی] اعطا شود؛ این مراسم با تشریفات بسیار در وست‌مینستر برگزار شد، ملکه خود به او کمک کرد تا [ردای] مخصوص مراسم را به تن کند، و سپس با وقار و متانت زیادی در مقابل ملکه زانو زد. اما ملکه از این‌که دستش را روی گردن او بگذارد ابایی نداشت، و تبسم‌کنان او را قلقلک داد، من و سفیر فرانسه هم حضور داشتیم...

ملکه مرا به اتاق‌خوابش برد، و در گنجۀ کوچکی را باز کرد، که در آن عکس‌هایی کوچک در بسته‌ای کاغذی قرار داشت و با دستخط خود نام صاحبان تصاویر را روی کاغذها نوشته بود. روی اولین برگه‌ای که برداشت نوشته شده بود: «عکس لرد من.» من شمع را بالا نگه داشتم، و کوشیدم که ببینم عکس متعلق به چه کسی است. ملکه مایل نبود من عکس را ببینم؛ با این حال بخت با من یار بود و یک لحظه آن را دیدم، و دریافتم عکس متعلق به ارل لستر است.

مرگ ماری راه را برای حمله اسپانیا به انگلستان هموار کرد. فیلیپ دوم، حتی بعد از آن که الیزابت پیشنهاد ازدواجش را رد کرد، تا مدت‌ها از حق او برای حکمرانی حمایت می‌کرد، با آن که او خود کاتولیک و الیزابت پروتستان بود. او می‌دانست تحت حکومت ماری، ملکه اسکاتلند، انگلستان متحد رقیب اسپانیا یعنی فرانسه می‌شود، چرا که ماری در دربار فرانسه بزرگ شده بود. حال ماری از دنیا رفته بود، و با حمله‌ای موفقیت‌آمیز فیلیپ به جای الیزابت فرمانروای انگلستان می‌شد.

اسپانیا و انگلستان مدت زیادی بود که در آستانه جنگ بودند. فیلیپ که قدرتمندترین و کاتولیک‌ترین پادشاه اروپا بود نمی‌توانست دست روی دست بگذارد و شاهد این باشد که کشوری پروتستان با مصادره کشتی‌های اسپانیایی به رشد و شکوفایی برسد. فیلیپ بعد از کشته شدن ماری شروع به گردآوری ناوگانی قدرتمند کرد که به آرمادا معروف شد، و قرار بود این ناوگان از اسپانیا رهسپار هلند شود و نیروهایش را از آن‌جا سوار کشتی‌ها کند و به انگلستان حمله کند. آرمادا، متشکل از بیش از ۱۳۰ فروند کشتی جنگی مجهز، در مه ۱۵۸۸ به سوی انگلستان بادبان برافراشت.

جنگ با اسپانیا

الیزابت تمایلی به جنگ نداشت. از نظر او جنگ باعث اتلاف منابع و هدر دادن پول می‌شد. با این حال وقتی جنگ آغاز شد، او خود برای روحیه دادن و حمایت از سربازانش به میان آن‌ها رفت، چرا که در صورت شکست نیروی دریایی در متوقف کردن آرمادا، آن‌ها می‌بایست از کشور دفاع می‌کردند. او خطاب به سربازان گفت:

همان‌طور که می‌بینید حال من به میان شما آمده‌ام، نه برای تفریح و خوشگذرانی، برای این که عزمم را جزم کرده‌ام در میانه و قلب نبرد در کنار شما زندگی کنم یا بمیرم، و جان خود را در راه خدا و برای سرزمینم، مردمم، شرافتم و خونم فدا کنم، حتی در میان گرد و غبار میدان جنگ. می‌دانم که بدن زنی نحیف و ضعیف را دارم، اما دل و جرئت پادشاهان را دارم، و آن هم پادشاهی که لیاقت انگلستان را دارد، و بیزارم از این که ... پادشاهی از اروپا جرئت دست‌اندازی به مرزهای قلمرو مرا داشته باشد.^(۱۷)

با این حال اوضاع به گونه‌ای پیش رفت که نیازی به حضور سربازان در میدان جنگ نبود. نیروی دریایی انگلستان اسپانیایی‌ها را شکست داد، نه در نبرد بزرگ، بلکه در زد و خوردهایی در کانال مانش. آرمادا ناگزیر برای بازگشت به اسپانیا سراسر اسکاتلند و ایرلند را دور زد و بیش از نیمی از کشتی‌هایش را از دست داد. در این زمان الیزابت تقریباً شصت سالش بود و تا این زمان از خیلی از نزدیکانش



این نقاشی از ملکه الیزابت، معروف به پرتره آرمادا، به یادبود غلبه پیروزمندانه نیروی دریایی انگلستان بر آرمادای اسپانیا در سال ۱۵۸۸ کشیده شده است.

بیشتر عمر کرده بود. لستر مدت کوتاهی پس از پیروزی بر اسپانیا درگذشت. برلی در سال ۱۵۹۸ درگذشت و ملکه بیش از پیش تنها شد.

الیزابت به مرور زمان کم‌تحرک‌تر و دمدمی مزاج‌تر شده بود، اغلب به اطرافیانش پرخاشگری می‌کرد. با این حال هنوز شکوه شاهانه‌اش را حفظ کرده بود. آخرین بار در نوامبر ۱۶۰۱ پارلمان را فراخواند و خطاب به نمایندگان گفت:

گرچه خداوند مرا بزرگی بخشید و به چنین مرتبه‌ی والایی رسانید، من این را شکوه پادشاهی خود به شمار می‌آورم، چرا که با محبت‌های شما سلطنت کرده‌ام... آرزویم این نیست که بیش از عمرم زندگی یا سلطنت کنم، سلطنت در خدمت رفاه و سعادت شماست. اگرچه پادشاهانی قدرتمندتر و خردمندتر از من داشته‌اید که بر این سریر پادشاهی نشسته‌اند، و شاید در آینده هم داشته باشید، هیچ‌گاه پادشاهی نداشته‌اید، و در آینده هم نخواهید داشت، که بیش از من به شما عشق بورزد.^(۱۸)

پایان سلطنت

الیزابت در ۲۴ مارس ۱۶۰۳ درگذشت. او در زمان مرگ شصت و نه سالش بود، هیچ پادشاهی در انگلستان تا قبل از او به این سن نرسیده بود. تأثیر او در دوران حکمرانی اش بیش از اطلاق نامش به این دوره بوده است. با وجود همهٔ عیب‌هایش — غرور، خشم، بدخلقی، فریبکاری — او دقیقاً همان چیزی بود که انگلستان سال ۱۵۵۸ نیاز داشت، کسی که کشور را از میان دهه‌های پرمخاطره و ناآرام به دوران رونق و رفاهی رهبری کند که پیش از آن بی‌سابقه بود. انگلیسی‌ها خود را مدیون ملکه‌شان می‌دانستند. مصوبهٔ پارلمان در سال ۱۶۰۱ تصریح می‌کرد که «هیچ دوره‌ای چنین نبوده و نتوانسته چنین سعادت و بهروزی سرشاری را تحت فرمانروایی هیچ پادشاهی فراهم آورد».^(۱۹) اما هیچ‌چیز به اندازهٔ نوشتهٔ پسر بچه‌ای به نام جان اسلی در حاشیهٔ کتابش احساسی را که انگلستان نسبت به الیزابت داشت بیان نمی‌کند، او در سال ۱۵۸۹ نوشته بود:

«The rose is redd, the leves are grene/ God save Elizabeth, our noble Quene.»^(۲۰)

۱. «رزاها سرخ‌اند و برگ‌ها سبز/ خداوند حفظ کند ملکهٔ نجیبمان الیزابت را.»

ملکه و کندویش

دربار سلطنتی نقطهٔ کانونی انگلستان عصر الیزابت بود که همچون منظومهٔ شمسی سیاره‌ها به دور خورشید آن می‌چرخیدند. همچون سیارات، برخی از درباریان بزرگ به نظر می‌رسیدند و برخی دیگر کوچک و کم‌اهمیت‌تر. برخی قمرها یا ملازمانی به دور خود داشتند. با وجود این، همه به دور یک خورشید می‌چرخیدند و آن هم ملکه بود. درخشش درباریان بازتابی از نور او بود.

در این‌که نقطهٔ کانونی چه کسی است تردیدی نبود، و آنان که این واقعیت را فراموش می‌کردند به آن‌ها یادآوری می‌شد. روزی که کنتس لستر با لباسی بسیار فاخر در حد لباس ملکه الیزابت به دربار آمد، ملکه توی گوشش زد و گفت: «از آن‌جا که در عالم فقط یک خورشید وجود دارد که زمین را روشنایی می‌بخشد، پس در دربار هم فقط یک روشنایی‌بخش باید باشد.»^(۲۱)

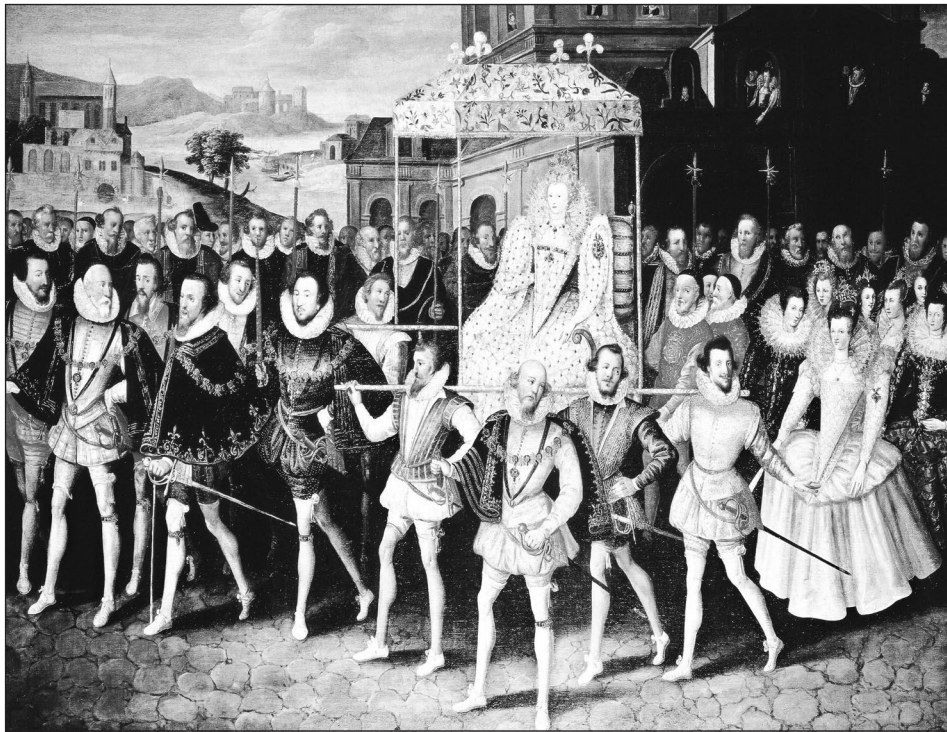
در انگلستان دربار سلطنتی قدمتی پانصدساله داشت. اولین بار ویلیام فاتح نظام پادشاهی و دربار سلطنتی را در آن‌جا برپا کرد، او دوکی فرانسوی بود که در سال ۱۰۶۶ توانست با حمله‌ای موفقیت‌آمیز به این جزیره ساکنان آنگلو ساکسونش را شکست دهد. در ابتدا درباریان به شکل انحصاری ادارهٔ امور نظامی و کشوری را در دست داشتند. آن‌ها در امر قضا و اجرای عدالت نیز به پادشاه کمک می‌کردند، وظیفه‌ای که سرانجام بر عهدهٔ دادگاه‌های مستقل قرار گرفت.

به مرور زمان موقعیت و جایگاه شاه برتری زیادی نسبت به اشراف پیدا کرد، و از این رو دربار بزرگ‌تر شد و ادارهٔ امور روزمرهٔ آن نیز بر عهدهٔ درباریان قرار گرفت. مثلاً رئیس خلوت به امور اقامتگاه شخصی پادشاه رسیدگی و بر آن نظارت می‌کرد. رئیس دربار دستیار پادشاه در امور کشوری بود. پیشکار نظارت می‌کرد که تمام کارها و امور روزانهٔ دربار به‌درستی انجام شود. افتخار داشتن عناوین درباری نصیب خانواده‌های اشراف می‌شد، اما مسئولیت واقعی این امور بر عهدهٔ دیگران بود.

نگرش به قدرت

با این حال، دربار سلطنتی انگلستان در این زمان با آن مرکز باشکوه فرهنگی که در دوره الیزابت شکل گرفت تفاوت زیادی داشت. هنری هفتم، پدربزرگ الیزابت، معتقد بود نمایش ثروت و قدرت تقریباً همواره به اندازه خود ثروت و قدرت اهمیت دارد. در نتیجه، دربار سلطنتی انگلستان هم از نظر وسعت و هم شکوه و جلال رشد چشمگیری کرد. هنری از مدهای فرانسوی پیروی می‌کرد و اطرافش را با تجمل و تشریفات، اثاث و مبلمان مجلل و جامه‌های گرانبها پر کرد. او خود شخصاً اهمیت چندانی برای چنین شکوه و جلالی قایل نبود، اما می‌دانست باید تصویر قدرتمندی از انگلستان ارائه دهد.

هنری هشتم، پسر هنری هفتم، درباری حتی بزرگ‌تر و باشکوه‌تر برپا کرد و الیزابت این سنت را ادامه داد. در نتیجه دربار او مانند آهنربایی بود که بهترین و بدترین افراد جامعه را به خود جذب می‌کرد. با استعدادترین موسیقیدان‌ها، مستعدترین



درباریان در طول یکی از گردش‌های روزانه ملکه الیزابت را روی تخت روان حمل می‌کنند، شکوه و جلال چنین گردشی رعایای الیزابت و همین‌طور ناظران خارجی را تحت تأثیر قرار می‌داد.

نمایشنامه‌نویسان، تواناترین مدیران، بی‌باک‌ترین مردان، و زیباترین زنان با یکدیگر برای نزدیک شدن به ملکه رقابت می‌کردند. دربار هم سرچشمهٔ ثروت و قدرت و هم مملو از خیانت، حسادت، تهمت و شایعه‌پراکنی بود.

پسران و دختران بلندپرواز خانواده‌های اشراف از سراسر پادشاهی انگلستان در جستجوی بخت و اقبالشان به دربار می‌آمدند. اما به دست آوردن جایگاه و موقعیت در دربار کار راحتی نبود. متقاضیان زیاد بودند، اما مقام و منصب برای این‌همه متقاضی وجود نداشت. فقط آن‌هایی که از قدرتمندترین و سرشناس‌ترین خانواده‌ها بودند می‌توانستند منصب و جایگاهی به دست آورند.

اگر کسی اصل و نسب و خانوادهٔ درخوری نداشت، راه دیگر برای به دست آوردن موقعیت تملق‌گویی الیزابت بود، او هیچ‌گاه از این‌که بقیه از خردمندی، رقص، علم و فضیلت و — مهم‌تر از همه — زیبایی‌اش تعریف کنند خسته نمی‌شد. او بدون شرمساری به دنبال جلب تحسین و تمجید دیگران بود و معمولاً هم به خواسته‌اش می‌رسید. با این حال الیزابت آن‌قدر عاقل بود که بداند چه هدفی پشت این کلمات دلپسند و دلفریب نهفته است.

مشاغل و مناصب درباری

کسانی که آن‌قدر به ملکه نزدیک نبودند که با تملق‌گویی جای پای خود باز کنند احتمالاً به کسی که روابط نزدیک‌تری با ملکه داشت متوسل می‌شدند تا نزد ملکه برای ایشان وساطت کند. همواره احتمال این‌که توجه کسانی مانند برلی یا لستر را جلب کنند وجود داشت، کسی که احتمالاً می‌توانست خود مستقیماً آن‌ها را به کاری بگمارد یا توجه ملکه را به آن‌ها جلب کند تا شغل و موقعیتی به آن‌ها بدهد. این مشاغل — مثل «مسئول رخت و جامه‌دان» — هرچند محقر و پست به نظر می‌آمدند، موقعیت و جایگاهی افتخارآمیز داشتند و این مناصب در اختیار اعضای طبقات بالای اجتماع بود، هرچند کارهای واقعی را خدمتکاران انجام می‌دادند.

کسانی که ارتباطاتی در دربار نداشتند یا نمی‌توانستند به کسی متوسل شوند می‌بایست با پرداخت رشوه کار خود را پیش می‌بردند. افراد تازه‌وارد حتی برای مصاحبه هم اغلب می‌بایست پیشکشی و هدایایی، در واقع همان رشوه، به کسی می‌دادند تا آن‌ها را به ملکه و کارگزاران برجسته‌اش معرفی کند. پدری بیش از ۱,۳۰۰ پوند هزینه کرد تا دخترش ندیمهٔ ملکه شود، پولی که با آن می‌شد چند مزرعهٔ بزرگ خرید.

در زمان پدر و پدربزرگ الیزابت، مردان اغلب نقشی دوگانه بر عهده داشتند؛ هم ملازم شخصی پادشاه بودند و هم مناصب کشوری داشتند. اما زمانی که ملکه‌ای

گردش سلطنتی

پاول هنتسر، سیاح آلمانی، صبح یکشنبه‌ای در سال ۱۵۹۸ الیزابت اول و همراهانش را در طول مسیر تپه‌های گرینویچ پالاس می‌بیند. او گزارش معروفی از این منظره می‌نویسد که در کتاب آینهٔ گلوریا آمده است.

ابتدا نجیب‌زادگان، بارون‌ها، اِرنل، شوالیه‌های گارتر، همهٔ آن‌هایی که جامه‌های گرانبها و فاخر پوشیده بودند و سربرهنگان عبور کردند؛ از پی آنان رئیس دربار عبور کرد که مهرها را در کیف ابریشمی سرخ‌رنگی حمل می‌کرد، و دو نفر در طرفین همراهی‌اش می‌کردند؛ یکی عصای سلطنتی را حمل می‌کرد، و دیگری شمشیر تشریفاتی را در نیامی سرخ‌رنگ، مرصع به گل زنبق [نشان سلطنتی فرانسه]، که آن را رو به بالا گرفته بود؛ سپس ملکهٔ شصت و پنج‌ساله به دنبال آن‌ها روان بود، همان‌طور که گفتیم، با شکوه و جلال بسیار؛ صورتش کشیده، سفید و رنگ‌پریده، اما پرچین و چروک بود؛ چشمانش کوچک اما سیاه و گیرا بود، بینی‌اش کمی قوز داشت، لبانش باریک و دندان‌هایش سیاه بود (عیب و نقصی میان انگلیسی‌ها به سبب مصرف بیش از حد شکر)؛ او گوشواره‌های مروارید به گوش و گردنبندهای گرانبها بر گردن داشت؛ کلاه‌گیس قرمزی بر سر گذاشته بود؛ و تاج کوچکی بر سر داشت که گفته می‌شد از لوحه‌های طلایی معروف لونبورگ ساخته شده است... همان‌طور که او با این کبکبه و دبدبه پیش می‌رفت، از روی محبت با دیگران یک‌به‌یک صحبت می‌کرد، حال فرقی نمی‌کرد وزرای خارجی باشند یا کسانی که به دلایل مختلف او را همراهی می‌کردند، به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی... بانوان دربار که بسیار زیبا و خوش‌اندام بودند و بیشترشان لباس‌های سفید بر تن داشتند پشت سر او حرکت می‌کردند؛ دور ملکه را پنجاه نفر از محافظان مقرر بگير با تبرزین‌های طلاکاری شده احاطه کرده بودند.

فرمانروا می‌شد وظایف حکومتی و اجرایی به مردان سپرده می‌شد و کارهای روزمرهٔ دربار در بیشتر مواقع بر عهدهٔ زنان قرار می‌گرفت.

زنانی که در خدمت الیزابت بودند در چهار گروه قرار می‌گرفتند: ندیمه‌های خاص، زنان نجیب‌زادهٔ محرم خلوت، ندیمه‌ها، و سرپیشخدمت‌ها. ندیمه‌های خاص که معمولاً چهار نفر بودند نزدیک‌ترین دوستان ملکه به شمار می‌آمدند. کاترین آسلی، معلم خصوصی الیزابت از چهارسالگی، در گروه اول قرار داشت. همچنین بلانش پَری، که حتی مدت بیشتری در خدمت ملکه بود، و نیز کاترین نولز دخترخالهٔ الیزابت، دختر مری خواهر آن بولین، هم در این گروه قرار داشتند.